

محمد قاسم دانش بختیاری *

فرضیه ما این است که «سازمان ملل به دلیل ضعف ساختاری و وابستگی ماهوی، نسبت به قضیه «افغانستان» کاملاً انفعالی و غیر استراتژیک عمل کرده که این امر، به طولانی شدن بحران در «افغانستان» منجر شده است.»
با توجه به این فرضیه سؤالات زیر اذهان کنجکاو را به دنبال بررسی و شناخت ماهیت و عملکرد آن سازمان می‌کشاند:

۱- آیا «سازمان ملل» در راستای اهداف تأسیسی، مطابق منشور خود نسبت به بحران بیست و یک ساله «افغانستان» بدرستی انجام وظیفه کرده است یا نه؟
۲- آیا عملکرد سازمان ملل در قبال مسأله «افغانستان» مؤثر بوده یا نه؟ اگر مؤثر بوده، چرا بحران هنوز ادامه دارد و اگر مؤثر نبوده، دلایل ضعف آن کدامند؟
بدون تردید، لازمه نقد و بررسی عملکرد «سازمان ملل» پیرامون یک بحران در گوشه‌ای از جهان، تأمل و تفکر درباره اهداف و انگیزه‌های تأسیسی آن سازمان می‌باشد. لذا، در این نوشتار، به طور اجمال به اهداف تشکیل این سازمان و سپس به عملکرد این نهاد امنیت‌گستر و صلح آفرین طی دو دهه بحران در خطه اسلامی «افغانستان» خواهیم پرداخت.

اهداف سازمان ملل متحد

اساسنامه سازمان از یک مقدمه - که آرمانهای دول عضو را بیان می‌کند - و یکصد و یازده ماده تشکیل شده است. هدفهای سازمان به طور خلاصه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱ - حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از طریق اقدام مشترک دولتها جهت پیشگیری از جنگ، قطع تهدید، تعقیب متجاوز و حل اختلافات بین‌المللی از راههای مسالمت‌آمیز؛
- ۲ - توسعه روابط دوستانه میان ملتها بر پایه برابری آنها و حق ایشان در تعیین سرنوشت خویش؛

بحران افغانستان عملکرده سازمان ملل در قبال

قسمت اول

* دانش‌آموخته دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، دبیر دوم سفارت افغانستان در ایران و دبیر سیاسی شورای انسجام ملی افغانستان.

۳- همکاری بین المللی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، فکری و ذهنی و بشردوستانه همراه با توسعه و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه، بدون توجه به نژاد، جنس، زبان یا مذهب آنها؛

چگونگی برخورد سازمان ملل متحد نسبت به بحرانیها

اگر چه تأمین صلح عملاً به عهده شورای امنیت گذاشته شده، لیکن دبیر کل و مجمع عمومی نیز با توجه به این که از ارکان عمده این نهاد محسوب می‌شوند، در این زمینه دست به اقداماتی می‌زنند. در هر صورت سازمان ملل برای حل اختلافات به شیوه‌های زیر مبادرت می‌ورزد:

۱- حل مسالمت آمیز اختلافات؛

۲- اقدامات تنبیهی شورا؛

۳- عملیات نظامی بین المللی؛

حال، با شرح مختصر از اهداف سازمان، براحتمی می‌توان نسبت به عملکرد این نهاد عدالت‌گستر و امنیت آفرین قضاوت کرده و تلاشهای آن را طی بیست سال بحران در «افغانستان» مورد نقد و بررسی قرار داد.

با به قدرت رسیدن احزاب کمونیستی «خلق» و «پرچم» به وسیله کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و اشغال نظامی افغانستان در بیست و هفت دسامبر ۱۹۷۹ توسط سپاه چهلیم ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی سابق، خطه اسلامی افغانستان وارد یکی از پیچیده‌ترین بحرانهای منطقه‌ای و جهانی شد؛ بحرانی که علاوه بر تباهی ملت مظلوم افغانستان، پیامدهای منفی آن در ابعاد مختلف به صورت مستقیم و غیر مستقیم امنیت منطقه، بویژه کشورهای همجوار را با چالش جدی و تهدید قدرتهای بزرگ روبرو کرده و می‌رود تا مرزهای فرا منطقه‌ای را درنوردیده و پای مجامع از جمله سازمان ملل را بر اساس ماهیت و اهداف تأسیسی‌اش به میدان کشد. بنابراین ناچاریم عملکرد این سازمان را در ارتباط با معضل افغانستان را در سه مقطع مختلف مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم.

الف) عملکرد سازمان ملل در دوران اشغال افغانستان توسط شوروی سابق

اشغال نظامی افغانستان به وسیله صدوسی هزار نیروی تا دندان مسلح ارتش سرخ و شدت خشونت متجاوزان و

میزبانان داخلی‌شان علیه قیام ملت مظلوم افغانستان، شورای سازمان ملل متحد را وادار ساخت تا بعد از دو روز بحث و گفتگو سرانجام قطعنامه‌ای را با سیزده رأی موافق و دو رأی مخالف (روسیه و آلمان شرقی) به تصویب برساند و در آن مصرانه خواهان خروج نیروهای بیگانه از خاک افغانستان شود که متأسفانه قطعنامه مذکور در هفت ژانویه ۱۹۸۰ از سوی روسیه وتو شده و به دنبال آن، قطعنامه چهارصدوشصت و دوی شورای امنیت طبق ضوابط اجرایی به مجمع عمومی سازمان ملل ارجاع شد و این با اکثریت صد و چهار رأی موافق در مقابل هجده رأی مخالف اعضای مجمع به تصویب رسید.

این قطعنامه، در واقع اولین موضع رسمی سازمان ملل در برابر تجاوز آشکار روسها به افغانستان بود که متأسفانه در آن ذکری از شوروی و تجاوز او به افغانستان به میان نیامده بود و صرفاً از قوای متجاوز به عنوان «قوای خارجی» و از اشغال نظامی به تجاوز اخیر یاد شده بود و به جای محکوم کردن این عمل غیر انسانی تنها به اظهار تأسف بسنده شده بود.

هنوز یک ماه از این تجاوز نگذشته بود که در اول دلو (بهمن) ۱۳۵۸ وزرای خارجه کشورهای اسلامی، کنفرانس فوق‌العاده‌شان را در «اسلام آباد پاکستان» برگزار کرده و به دنبال آن، قطعنامه‌ای شدید‌الحن صادر کردند که در آن، تجاوز ارتش سرخ به کشور اسلامی افغانستان را نقض آشکار قوانین بین المللی، منشور سازمان ملل متحد و کنفرانس اسلامی قلمداد کرده و خواهان بیرون رفتن فوری و بدون قید و شرط نیروهای متجاوز روسی از خاک افغانستان شدند. همچنین «سازمان کنفرانس اسلامی» نیز طی قطعنامه‌ای، بر حل همه جانبه بحران افغانستان از طریق تشکیل کمیسیون مرکب از وزیران خارجه ایران، پاکستان و دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی تأکید کرد. اگرچه در این قطعنامه از رژیم دست‌نشانده «کابل» به عنوان یک طرف قضیه اسمی به میان نیامد، لیکن دولت پاکستان به دلایل زیر در این مورد ملاحظاتی را در نظر داشت.

۱- احساس خطر جدی نسبت به مرزهای خود از ناحیه شمال افغانستان به وسیله ارتش سرخ شوروی.

۲- جلب حمایت بلوک غرب و کشورهای مخالف کمونیسم.

۳- کانالیزه کردن بحران سیاسی و نظامی افغانستان در راستای منافع ملی خویش.

۴ - تثبیت پاکستان به عنوان بازیگر اصلی مسأله افغانستان نزد روسها و دولت کمونیستی افغانستان.

افزون بر اینها، اندیشه آینده‌نگری و ایجاد سلطه بر تمامی جریانات سیاسی و اجتماعی افغانستان، باعث شد که دولتمردان پاکستان به طور پویا و استراتژیک نسبت به

مسأله افغانستان برخورد کرده و برخلاف موازین حقوق بین الملل، دولت دست‌نشانده کابل را به عنوان یک طرف رسمی در قضیه افغانستان وارد مذاکره کند.

ولی برخلاف سیاست پاکستان، آقای قطب زاده، وزیر امور خارجه وقت ایران با تأکید بر ماهیت اعتقادی و انقلابی نظام جمهوری اسلامی ایران، در این کنفرانس اظهار داشت: «جمهوری اسلامی ایران، معتقد است

تا ارتش سرخ روسیه در افغانستان حضور دارد، دولت کمونیستی «کابل» نمی‌تواند به نام مردم این کشور صحبت کند و چون در حال حاضر «شوروی» در آن کشور حضور دارد، به نظر می‌رسد که مذاکره باید با خود روسها انجام گیرد، نه با دولت دست‌نشانده آنها». در آستانه اولین سالگرد اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش سرخ، سازمان ملل دومین قطعنامه خود را در قوس (آذر) ۱۳۵۹ طی سی و پنجمین اجلاس سالبانه مجمع عمومی خود، صادر کرد و در آن قطعنامه صدویازده کشور جهان، بار دیگر بدون اشاره به روشن ساختن هویت متجاوزان و محکوم کردن آنان فقط به اظهار تأسف شدید از تجاوز اخیر اکتفا کرده و از دبیر کل سازمان ملل خواستند به تعیین نماینده خاص و دنبال کردن راه حل دیپلماتیک مسأله افغانستان مبادرت ورزد. دبیرکل وقت سازمان ملل متحد آقای کورت والدهایم نیز با توجه به قطعنامه ۳۵/۳۷ مورخ بیستم نوامبر ۱۹۸۰ تصمیم گرفت، آقای پرزد کونیار، دیپلمات پرویی را که در آن وقت سمت معاونت دبیرکل سازمان ملل متحد در امور سیاسی را به عهده داشت، به عنوان نماینده خاص خود منصوب کند، تا پیرامون راه حل سیاسی افغانستان تحقیق کند.

ایشان هم تمهیدات اولیه این مسؤولیت جدید را آماده می‌کرد که بخت، یارش شد و به دنبال کنار رفتن والدهایم از دبیر کل سازمان ملل متحد به این مقام

منصوب شد و بلافاصله، آقای دگورکور دوز را به عنوان نماینده ویژه خود در امور افغانستان برگزید. وی، در ابتدای احراز این پست، کارش را با رایزنیهای سیاسی و مسافرتها دیپلماتیک بین «کابل»، «اسلام آباد»، «تهران»، کشورهای اروپایی و آمریکا آغاز کرد. او اولین

دور مذاکرات غیرمستقیم را بین وزرای خارجه دولت پاکستان و حکومت کمونیستی افغانستان با میانجیگری خود به عنوان نماینده خاص دبیرکل سازمان ملل دنبال کرد. نتیجه این تلاشها انعقاد «توافقنامه ژنو» بود که در نهایت، به جدول زمانبندی و خروج نیروهای ارتش سرخ از خاک افغانستان منتهی شد.

در نخستین روزهای بهاری سال ۱۳۶۷ مطابق ۱۹۸۸ طی مراسمی رسمی در مقر اروپایی سازمان ملل در «ژنو» و با حضور

آقای دکونیار دبیر کل آن سازمان، چهار سند رسمی تحت عنوان موافقتنامه‌های ژنو بین وزرای خارجه پاکستان و دولت کمونیستی افغانستان به عنوان طرفهای اصلی درگیر!! و نمایندگان شوروی سابق و آمریکا به عنوان کشورهای تضمین کننده این موافقتنامه به امضاء رسید. این، در حالی بود که جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر مواضع قبلی خویش از شرکت در این کنفرانس سرباز زده و مجاهدین هم از طرف پاکستان، ثانی‌بالمعرض عمل می‌کردند. شایان ذکر است که در بین رهبران جهادی، آقای ربانی در اعتراض به دولت پاکستان طی بیانیه‌ای، هرگونه اقدامی را بدون حضور مجاهدین مردود و بی نتیجه دانست؛ لکن با واکنش شدید مقامات نظامی پاکستان مواجه شد که وی نیز نتوانست در سلب قیومت از نظامیان پاکستانی تأثیری از خود برجای گذارد. خلاصه، براساس همین موافقتنامه بود که سرانجام، آخرین سرباز ارتش سرخ در فوریه ۱۹۸۸ در حالی که خستگی و جراحات ناشی از مقاومت مجاهدین بر چهره‌اش نمایان بود، از «پل دوستی آمو» از خاک افغانستان خارج شد و آقای کوردوز هم موفقیت ناشی از تلاشهای سیاسی خودش را مشاهده کرد.

گفتنی است، در آخرین سالهای حاکمیت نجیب الله، آقای یاکوبی از قبرس برای زمانی خیلی کوتاه به عنوان نماینده ویژه پا به عرصه نهاد. او تصمیم داشت، با همکاری دولت نجیب و اساتید دانشگاه «کابل»، طرحی

**پاکستان می‌خواهد
از طریق سلطه بر
افغانستان، وارد
بازیهای آسیای
مرکزی و بازیهای
سیاسی جهانی شود.**

www.noormags.ir

۴۹
سید
شمس
۳

را تهیه کند، ولی بی نتیجه آن را رها کرد. به دنبال آن، آقای بنون سوان به عنوان نماینده خاص برگزیده شد و طرحی را موسوم به «انتقال قدرت و ایجاد حکومت فراگیر» ارائه کرد؛ اما احمد شاه مسعود، فرمانده ارشد جهاد افغانستان - که قضایا و چالشها را از نزدیک و با دقت مشاهده

می کرد - طرح بنون سوان را بر خلاف مصالح ملت و مقاومت دلیرانه آنها در برابر شوروی متجاوز و در جهت امیال سیاسی بیگانگان دانسته و با فرستادن

از جمله اهدافی که پاکستان در افغانستان دنبال می کند جلوگیری از اتحاد دول مستقل آسیای میانه با روسیه؛ پیشگیری از اتحاد منطقه ای بین روسیه، چین، هند و ایران؛ جلوگیری از گفتگو و تفاهم بین تمدن های این قلمرو جغرافیایی و تثبیت نظام تک قطبی و زعامت جهانی آمریکا است.

پيامی به رهبران جهاد در «پشاور» آنان را برای تشکیل «حکومت اسلامی» فراخواند و متعاقب آن، بخشی از نیروهای ائتلاف شمال به فرماندهی خود او وارد عمل شدند و دکتر نجیب الله، آخرین بازمانده رژیم کمونیستی به دفتر سازمان ملل در «کابل» پناهنده شد. همچنین، شهرهای شمال و «کابل» به تصرف نیروهای ائتلاف درآمد. به این ترتیب، طرح مذکور عملاً شکست خورد. از سوی دیگر، سازمان ملل متحد خروج روسها از افغانستان بزرگترین دستاورد در راستای انجام رسالت تأسیسی خویش تلقی می کرد و بر اساس همین برداشت خوش بینانه و بدون توجه به چالشهای درونی و اهداف غیردوستانه برخی از کشورهای همجوار، بحرران افغانستان را پایان یافته قلمداد کرده و لذا، توجه اصلی خود را به وضعیت وخیم اقتصادی و رفاهی در این کشور معطوف کرد. در همین راستا، از تمام کشورهای جهان خواست که نیازمندیهای افغانستان را در اولویت کمکهای حمایتی خویش قرار دهند. به همین منظور، کنفرانسی را در «نیویورک» آمریکا تدارک دید تا کمکهای کشورهای مختلف را سازماندهی کند.

ناگفته نماند که پایان حاکمیت کمونیستها و شکست طرح بنون سوان و انتقال قدرت به مجاهدین، بحرران افغانستان دامنه و ابعاد وسیعتری به خود گفت. در زمینه عوامل تشدید بحرران چهار دیدگاه به شرح زیر وجود دارد :

۱ - گروهها و اقوام غیر پشتون مانند تاجیکها، هزارهها، ازبکها، ترکمنها، ایماقها و شیعیان اسماعیلی از طرح بنون سوان این تصور را داشتند که دکتر نجیب الله با آقای حکمتیار و ژنرالهای پشتون عضو «حزب دمکراتیک خلق» که در ارتش رژیم کمونیستی فعال بودند، در صدد کسب مجدد انحصار

قدرت «قوم پشتون» می باشند و می خواهند این پلان را از طریق مقامات استخبارات ارتش پاکستان (I,S,I) - که با آنها همگام است - به نماینده ویژه سازمان ملل

بقبولانند و با این تصور و نقشه، کشتی بحرران زده افغانستان را به ساحل امن هدایت کنند.

۲ - ناپختگی و عدم انطباق طرح فراگیر با واقعیتهای موجود در افغانستان؛ در این زمینه، آقای میرحامد حسین میری، یکی از کارشناسان روابط بین الملل طی مقاله ای درباره «طرح حکومت فراگیر» نماینده ویژه سازمان ملل می نویسد: «در سالهای پایانی حکومت نجیب الله که تلاشهای آقای بنون سوان در امور افغانستان بشدت جریان داشت، «حکومت فراگیر» در هر جا زمزمه می شد و سرزبانها بود؛ اما تعریفی از آن ارائه نشده بود. از دیدگاه سازمان ملل، آمریکا، دولت کابل و همسایگان افغانستان، «حکومت فراگیر» عبارت بود از دولتی مشتمل بر احزاب، گروههای سیاسی، نیروهای جهادی و دولت کمونیستی، که این، با تفسیر مجاهدین کاملاً متفاوت بود. از این رو، تفسیر و قرائت واحد از «حکومت فراگیر» در طرح آقای بنون سوان مشاهده نمی شد و هر کس، رأی و تفسیر خاص گروهی و حزبی خود را داشتند...»^۲

بدون تردید، بنون سوان در «طرح حکومت فراگیر» مشارکت وسیع کمونیستها را در ساختار آن دولت لحاظ کرده و چنین وانمود می کرد که گروههای جهادی مستقر در پاکستان و ایران به شمول کشورهای میزبانان از این طرح پشتیبانی و حمایت می کنند. اگرچه او، این طرح را با دلگرمی و خوشبینی تمام دنبال می کرد، لیکن در تطبیق آن قبل از ورود مجاهدین، بدلیل این که در میدان

هوایی «کابل» از فرار طراحی شده نجیب الله، رئیس رژیم کمونیستی از «کابل» بوسیله ملیشایی ژنرال دوستم جلوگیری شد و نیز با تشدید اختلافات بین ژنرالهای قدرتمند ارتش افغانستان، طرح او ناکام ماند.

۳- عده‌ای معتقدند که دکتر نجیب الله در آخرین سالهای حاکمیتش، با تضمین‌هایی که برای حفظ جان‌ش از آقای بنون سوان گرفته بود، طرح مجدد خود و همفکرانش را با استفاده از ضعف‌های ناشی از وجود تفرقه میان رهبران جهادی پی‌ریزی کرده بود. او در اجرای این فرآیند، نخست با طرح مسائل قومی، نژادی و سمتی، آن را در قالب فرقه‌های متناسب با شأن آنها، بسیج کرد و بدین وسیله، اردوی افغانستان را زیر چتر امنیت قرار داد، ولی عملاً حاکمیت ملی افغانستان را دستخوش برخی چالش‌های سیاسی و اجتماعی کرد و به دنبال آن، در حالی که هیچ تضمینی برای حفظ منافع عالی کشور وجود نداشت، شخصاً به فکر فرار و نجات خویش افتاد، تا در کنار بنون سوان از کشور خارج شده و جامعه مظلوم افغانستان را در خلاء قدرت و نبود حاکمیت، به امان خدا و طرح بنون سوان بسپارد؛ بلکه از این رهگذر، بتواند در صورت شکست طرح مذکور و عدم امکان ورود مجدد آن در ساختار آتی کشور نظام مجاهدین را وارث چالش‌های درونی و آنارشیشم نظامی قرار دهد، که همین کار را نیز کرد.

۴- بعضی دیگر بر این باورند که عامل اصلی تشدید بحران در افغانستان، «جلسه اسلام آباد» بود که از سوی مقامات (I.S.U) و با حضور کابینه نواز شریف برای رهبران جهادی افغانستان تدارک دیده شده بود تا درباره یک راهکار عملی برای نحوه انتقال قدرت به مجاهدین و تشکیل یک حکومت اسلامی به تفاهم برسند.

ولی در این جلسه، مقامات پاکستانی با دامن زدن به تعصبات و تحریک احساسات مذهبی، از حضور احزاب شیعه مستقر در ایران و پاکستان جلوگیری کردند. ضمن اینکه بدون توجه به چالش‌های درونی و آنارشیشم نظامی داخل افغانستان و تنها به منظور جلب رضایت و آرامش رهبران، برای آنها در ساختار آتی حکومت سمت‌هایی را تعیین کرده و افراد غایب از جمله آقای محسنی را هم با وعده و وعید دیگری آرام کردند.

این مکانیزم که انتقال قدرت را در پی داشت، در «اسلام آباد» به امضاء رسید و توسط آقای سیاف قرائت شد؛ اما در مقام اجراء نه تنها شاهد تحقق آن، مبنی بر ایجاد

دولت اسلامی آرام نبودیم بلکه متأسفانه، هر روز فاصله‌ها و شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی عمیق تر می‌شد.

فی المثل، جناب آقای مجددی که به عنوان نماینده دولت اسلامی افغانستان در همان جلسه انتخاب شده بود، بعد از تمام شدن دوره دوماه ریاستش، علیه احمد شاه مسعود - که همواره او را فرزند خود و قهرمان جهاد معرفی می‌کرد - موضع خصمانه گرفته و حتی با رقیب همیشگی خود، یعنی آقای حکمتیار علیه حکومت استاد ربانی که طبق تعهد رهبران جهادی از جمله خود آقای مجددی به مقام ریاست دولت اسلامی رسیده بود، هماهنگ شد.

ب) عملکرد سازمان ملل بعد از پیروزی مجاهدین در افغانستان

۱) مأموریت آقای محمود مستیری :

با تشدید درگیری‌های داخلی و زیانه کشیدن آتش بحران در هر کوی و برزن شهر باستانی «کابل»، محمود مستیری وزیر امور خارجه اسبق «تونس» و از دوستان نزدیک دبیرکل سازمان ملل آقای پترس غالی با هیأتی مرکب از آقایان ستورس مسورس از «یونان» چارلی سانتوس از «آمریکا» و فرانسیس اوکلو از «آفریقا» موظف شدند به منظور رفع تخصصات و تأمین صلح و امنیت بین دولت اسلامی و مخالفان او هماهنگی‌های لازم را به عمل آورند.

آقای مستیری طرح صلح خویش را طی سه مرحله «جمع آوری اطلاعات»، «تجمع بین الافغانی» و مرحله عملی سازی آن با پشتوانه سازمان ملل و از طریق مسافرت‌های هوایی - در حالی که بحران، زمینی بود - آغاز کرد.

ایشان نخست، سفرهای دیپلماتیک خود را از «اسلام آباد» به مقصد «کابل»، «هرات»، «مزار شریف»، «چهار آسیاب» و «بامیان» دنبال کرده و با گفتگوهای مفصل با سران این مناطق - که در آن زمان به جز «چهار آسیاب»، بقیه مناطق یاد شده از امنیت و آرامش خوبی برخوردار بودند - مرحله اول مأموریتش را که جمع‌آوری درباره اوضاع و احوال بود، به پایان رسانده و مرحله دوم طرح خود را که مستلزم رفت و آمدهای زیادی بین «اسلام آباد» و شهرهای امن افغانستان بود، دنبال کرد. این، در حالی بود که نشستهای «بین الافغانی» از سوی خود افغانها در «کابل»، «هرات» و «بامیان» برپا می‌شد. از این رو، آقای محمود مستیری در این مرحله اعلام کرد که به شناخت کامل رسیده و بزودی طرح خویش را ارائه خواهد کرد. طولی نکشید که مرحله سوم طرح وی به شرح زیر اعلام شد :



سازمان
شماره
۳

۱ - کناره‌گیری مجاهدین از قدرت؛
 ۲ - روی کار آمدن دولت موقت به رهبری دکتر نجیب الله، رئیس جمهور دولت کمونیستی سابق افغانستان؛
 ۳ - جایگزینی تکنوکراتها به جای استانداران منتخب جهادی؛
 او معتقد بود که با اجرای این طرح، به طور طبیعی ظرف شش ماه، زمینه انتخابات آزاد در افغانستان فراهم خواهد شد.
 مردم مظلوم افغانستان نیز از شدت مصائب و مظالمی که از زمین و آسمان بر سرشان می‌بارید خسته شده و بی‌صبرانه در انتظار فرجی از ناحیه سازمان ملل متحد بودند، تا صلح و امنیت را به افغانستان بازگرداند؛ ولی افسوس که طرح جناب آقای مستیری حتی نتوانست یک آتش‌بس موقت را بین نیروهای درگیر در افغانستان برقرار کند.
 علت عمده شکست این طرح را باید در غفلت او از ریشه‌های اصلی بحران و آتش‌افروزی - که در بیرون از مرزهای افغانستان قرار داشت - دانست؛ زیرا استاد ربانی، رئیس دولت اسلامی، در اولین جلسه‌ای که با آقای مستیری در کاخ ریاست جمهوری در «کابل» داشتند، ضمن برشمردن ریشه‌های بحران، با ارائه مدارک و شواهد زنده عوامل اصلی آن را در بیرون از مرزهای افغانستان دانسته و از ایشان، به عنوان نماینده سازمان ملل متحد خواستند، تلاش‌های خود را به عوامل بیرونی بحران معطوف دارند که متأسفانه علی‌رغم تأکیدهای مکرر استاد ربانی - که مورد تأیید آقای ستوریس مسوریس بونانی که خود یکی از همراهان آقای مستیری نیز بود - باز هم ایشان، بر ظواهر امر تکیه کرد و نقش عوامل خارجی را در بحران افغانستان بکلی نادیده گرفت.
 با این اوصاف، سازمان ملل متحد در مدت مأموریت آقای مستیری و با توجه به گزارش‌های خلاف واقع ایشان، حتی نتوانست یک بیانیه صریح و روشن از شدت ظلم و ستمی که از ناحیه متجاوزان خارجی بر ملت مظلوم افغانستان وارد می‌شد، صادر کند.
 در این میان، مردم افغانستان که از عملکرد احزاب و جریان‌های سیاسی داخلی کاملاً ناراضی بوده و امیدشان به یأس تبدیل شده بود، بی‌صبرانه منتظر نتیجه تلاش‌های نمایندگان سازمان ملل و تأمین صلح بوسیله این نهاد امنیت گستر بودند؛ ولی با شنیدن طرح صلح آقای مستیری به غیر عملی بودن آن پی برده و روزنه‌های امیدشان از این سازمان قطع شد و بیشتر از هر زمان دیگری به ساختار تشریفاتی آن سازمان آگاه شدند.
 گفتنی است، آقای محمود مستیری در آخرین سفر خود به افغانستان - در حالی که خیلی خسته و بیمار شده بود - تازه به درستی این سخنان ربانی رسیده بود که نه تنها منافع ملی، بلکه هستی پاکستان از طریق افغانستان به بازارهای جدید آسیای مرکزی و جلب حمایت همه جانبه آمریکا و غرب گره خورده است و لذا، تا زمانی که این موضوع با قاطعیت همه جانبه از سوی شورای امنیت و شخص دبیر کل سازمان ملل

پیگیری نشود، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. ولی متأسفانه دیگر دیر شده و بی‌توجهی ایشان نسبت به عامل خارجی، روحیه تجاوزگری بیگانگان را تشدید کرده بود و این بار «طالبان» به عنوان محصول درگیریهای داخلی و از سلسله بلاهای در کمین نشسته، در قالب یک مصیبت جدید بر سرنوشت مردم ستم دیده افغانستان سایه افکند؛ این گروه نیز، نه تنها هیچ زخمی و دردی را التیام نبخشیدند، بلکه با کوچهای دسته‌جمعی و مهاجرت‌های سیل‌آسا از سوی دیگر بازماندگان بیچاره را در انتظار مرگ و تحمل شکنجه‌آمیزترین وضع قرار دادند.

آقای مستیری، نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل، شاید به دلیل عقده ناشی از شکست طرح خود در افغانستان بی‌درنگ بر حرکت جدید طالبان مهر تأیید گذاشت و آن را تنها راه‌حل مشکل در افغانستان دانست و به دنبال آن، چارلی ساتون آمریکایی، مشاور سیاسی وی، «طالبان» را «لشکر صلح و امنیت و آرامش و فرشته نجات افغانستان» خواند!! زمانی که نیروهای طالبان تاریخ ساز «قندهار» را تصرف کردند و به سوی «چهارآسیاب» پیش رفته و با شکست برق‌آسای حکمتیار، «کابل» را محاصره کردند آقای مستیری بدون توجه به استراتژی و اهداف تاریخی - سیاسی منطقه و با استفاده از حالت اضطرار دولت مجاهدین در صدد زنده کردن طرح خویش بر آمده و بار دیگر، برکنار رفتن دولت مجاهدین و روی کار آمدن دولت موقت به رهبری دکتر نجیب الله و جایگزینی تکنوکراتها به جای رهبران جهادی تأکید کرد. خوشبختانه زمانی که با یک هیأت همراه مشکل از آقایان: سیرت، ابلاغ، کرزی و محمود غازی، روانه «چهار آسیاب» شدند تا به زعم خود و بر اساس تحلیل‌های مقامات (I.S.U) از نیروهای صلح و فرشته‌های نجات برای اجرای طرح خویش استفاده کنند، که با آتش سنگین طالبان مواجه گشته و سراسیمه و پریشان برگشتند.

شاید در همین مرحله، آقای مستیری متوجه شده باشد که مقامات پاکستان با کانسلیزه کردن مسأله افغانستان در سطح مذاکرات سیاسی، خود را به عنوان طرف اصلی درگیر در عرصه‌های نظامی تثبیت کرده بود و با ورود هر نیرویی به داخل افغانستان از جمله نیروها و نمایندگان ویژه سازمان ملل، چه کلاه بزرگی از طرف مقامات نظامی (I.S.U) بر سر آنها گذاشته شده است تا آنجا که نماینده‌های بعدی مانند آقای هول، اخضر ابراهیمی و دیگران هم قادر به برداشتن آن نشدند.

کوتاه سخن اینکه دولت اسلامی حدود یکسال و نیم در شهر «کابل» با یورشهای گسترده «طالبان» و هواداران نظامی ارتش پاکستان روبه‌رو بودند که متأسفانه، دود سیاهی که از ناحیه جنوب برخاسته بود سرانجام آسمان تیره «کابل» را فرا گرفت و آقای مستیری در بحبوحه این تهاجمها بی‌درنگ، کناره‌گیری

کرده و ملت بی‌پناه افغانستان، بویژه مردم «کابل» را در آن وضع آشفته و نابسامان تنها گذاشت.

۲) مأموریت آقای دکتر نوربرت هول :

در پی کناره‌گیری آقای محمود مستیری، آقای دکتر نوربرت هول که پیش‌تر مسؤلیت اداره آسیای جنوبی وزارت امور خارجه آلمان را به عهده داشت، با هیأتی مرکب از کامل اف روسی، تاکاهاشی از ژاپن و مسیتو از انگلیس - که همگی به «افغانستان شناسی» معروف بودند - همزمان با اشغال نظامی «کابل» توسط «طالبان» به این سمت، منصوب شدند تا نیروهای درگیر در بحران افغانستان را متقاعد کنند که به منظور جایگزین کردن یک نیروی بی‌طرف و غیر نظامی کردن «کابل» آتش بس را بپذیرند.

به گفته آقای دکتر نوربرت هول، «استقرار چنین نیرویی یکی از موضوعات عمده اجلاس بیست و هشتم و بیست و نهم آبان ماه ۱۳۷۵ در مقر سازمان ملل بوده و مسأله افغانستان از موضوعاتی است که همواره در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دارد».^۲

شایان ذکر است که آقای دکتر هول برخلاف نماینده قبلی (آقای محمد مستیری) به صراحت اعلام کرد که «طالبان تمایلی به استقرار صلح در افغانستان ندارد».^۳

با این وصف، اگر چه ایشان، در ظاهر با نماینده پیشین مخالف بود، لیکن در واقع همان استراتژی را دنبال می‌کرد. او موفق نشد، گمشده افغانها و رسالت تأمین صلح را حتی در قالب یک طرح جامع مطرح کند؛ به همین دلیل، در ایجاد آتش بس بین نیروهای درگیر هم موفق نشد. وی نیز مانند نمایندگان قبلی روشهایی از پیش تعیین شده را که همانا صرف هزینه‌های کلان و مسافرت‌های هوایی اختصاصی به منظور فعال نشان دادن نهاد مربوط و منت گذاشتن بر مردم جویای صلح افغانستان بود، دنبال کرد و رایزنی‌های دیپلماتیک را مانند اسلاف خود بین «اسلام آباد»، «تهران»، «مسکو»، «دهلی» و آسیای میانه متناسب با فصلهای مورد نظر تدارک دید. اما به هر حال نتیجه‌ای عاید جامعه افغانستان نشد.

سرانجام، او نیز در راه‌حلی که حتی جرأت نکرد، از عامل بحران افغانستان - که عامل خارجی بود - سخنی بگوید، از نمایندگی سازمان ملل در امور افغانستان کنسار رفت و سرنوشت این کشور بحران زده را به بازیگر بعدی سپرد.

۳) مأموریت آقای اخضر ابراهیمی :

پس از استعفای دکتر هول، اخضر ابراهیمی وزیر امور خارجه سابق کشور الجزایر عهده‌دار نمایندگی سازمان ملل در امور افغانستان گردید. ایشان در مقایسه با نمایندگان پیشین از ویژگیهای منحصر به فردی برخوردار بود؛ زیرا علاوه بر قرابت و نزدیکی با شخص آقای کوفی - عنان، دبیر کل سازمان ملل، ارتباطات نزدیکی هم با برخی از شخصیت‌های سیاسی آمریکا داشت؛ در ضمن وی از اعتماد به نفس بالا نیز برخوردار بود.

به همین لحاظ، مدعی بود که «اگر کاری را نتواند به پایان برساند، اصلاً آغاز نمی‌کند».^۴

آقای ابراهیمی از نیمه‌های سال ۱۳۷۶ موظف شد، گزارشی از وضعیت افغانستان تهیه کند و با طرف‌های درگیر و کشورهای همجوار افغانستان، داخل مذاکره شود تا گزارش‌های او بتواند، مبنای گزارش دبیر کل سازمان ملل برای اجلاس مجمع عمومی قرار گیرد. وی ضمن تهیه این گزارش، نکته‌های بسیار جالب و به یادماندنی را طی مصاحبه‌های چنین اعلام کرد: «حدود نود و نه درصد از مردم افغانستان نقشی در این بحران و جنگ ندارند؛ فقط پنجاه هزار جنگجو متشکل از احزاب و گروه‌های منطقه‌ای، مردم این کشور را به گروگان گرفته و خواستار ادامه بحران هستند و این مناقشه برای به دست آوردن منافع ژئوپولیتیک یا دستاوردهای شخصی از خارج افغانستان حمایت می‌شود».^۵

از این رو، ایشان به نکاتی اشاره کرد که تا آن زمان، هیچ یک از نمایندگان قبلی سازمان ملل به آن نپرداخته بودند و نتوانستند اشاره‌ای بکنند، و آن، همان عامل اصلی ادامه بحران بود که رئیس جمهور افغانستان، به صورت روشن و مستند برای محمود مستیری نماینده قبلی سازمان ملل بیان کرده بود.

همچنین، او در راستای تلاش‌های دیپلماتیک خویش طرحی را به منظور پایان دادن به بحران افغانستان که به دبیر کل سازمان ملل پیشنهاد کرد و در آن به صراحت متذکر شد که: «بدون همکاری و خواست همسایگان افغانستان، بحران این کشور نقطه پایانی نخواهد داشت». لذا طرح ۶+۲ را مشتمل بر کشورهای پاکستان، جمهوری اسلامی ایران، چین، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان به اضافه دو کشور آمریکا و روسیه پیشنهاد کرد کاش به جای «۶+۲»، «۶+۶» را پیشنهاد می‌کرد تا کشورهای ژاپن، عربستان، هند و امارات عربی متحده را نیز شامل می‌شد. علاوه، آقای ابراهیمی برای به اجرا درآوردن طرح خود، رایزنی‌های فراوانی را در داخل و خارج افغانستان به عمل آورد و بطور صریح و روشن اظهار داشت که: «اگر بر مداخله گران بویژه نظامیان پاکستان از بیرون فشار وارد شود، شاید بحران افغانستان پراحتی حل و فصل گردد».^۶

از سوی دیگر، در راستای ادامه تلاش‌های ایشان بود که شخص دبیر کل سازمان ملل، آقای کوفی عنان در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان، نمایندگان کشورهای «۶+۲» جلسه‌ای ترتیب داد و ضمن سخنانی، پیرامون این موضوع بیانیسه‌ای هم صادر کرد که در قسمتی از آن آمده است: «سازمان ملل باید گزارش‌های مربوط به کشتار و گورهای دسته‌جمعی را در افغانستان مورد تحقیق و تفحص قرار دهد و از گروه «طالبان» خواسته شد، فوراً آتش بس برقرار کرده و به منظور دستیابی به حل معضل افغانستان به مذاکره بپردازند».^۷

پس آقای اخضر ابراهیمی بعد از جلسه حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل با کشورهای «۶+۲» به تاریخ ۱۳۷۷/۷/۲۲،

رایزنی‌های سیاسی خودش را با انجام مسافرت‌هایی در سطح منطقه و داخل افغانستان پی گرفت و در راستای همین مأموریت، مدت چهار ساعت در «قندهار» با ملا محمد عمر، رهبر طالبان مذاکره کرد و دیدگاه‌های سازمان ملل را پیرامون شکست طلسم انحصار که عامل عمده بحران مزمن افغانستان تلقی می‌شود، به طور مفصل برای او بیان کرده و اظهار داشت: «تفسیر جامعه بین‌الملل راجع به حکومت فراگیر با تفسیر «طالبان» تفاوت فاحشی دارد»^۹

وی همچنین، طی مصاحبه‌ای در «اسلام آباد» تأکید و تصریح کرد: «... با «طالبان» تفهیم کردم که اشغال نظامی خاک یک کشور به معنای نمایندگی مردم آن کشور نمی‌باشد». لذا صرف ادعا و حضور برخی افراد «غیر پشتون» در گروه «طالبان» نشان دهنده حکومت فراگیر در افغانستان نمی‌باشد و این امر، زمانی تحقق می‌یابد که اقوام مختلف بر اساس اراده آزاد خود مشارکت کرده و دولت هم‌متقابلاً با رعایت حق شهروندی، سایه امن را برای ادامه حیات آنها فراهم سازد. از این رو، آقای ابراهیمی کاملاً درک کرده بود که عوامل اصلی ادامه بحران خانمانسوز افغانستان کیست، ولی متأسفانه او نیز عملاً

عدم قاطعیت شورای امنیت سازمان ملل در مجازات متخلفین از منشور و اهداف تأسیسی آن نهاد امنیت‌گستر نیز فرصت‌طلبان متجاوز را گستاخ و بی‌پروا کرده است.

نتوانست فشار لازم و بازدارنده را بر متجاوز وارد کند. در «کنفرانس تاشکند» که در آخرین روزهای حیات نمایندگی سیاسی ایشان و با شرکت تمامی کشورهای «۶+۲» و نماینده «طالبان» برگزار شد، گرچه نکات مهمی چون آتش بس بین طرفین درگیر و آغاز مذاکرات، به اجمال و اتفاق آراء به تصویب رسید، لیکن یک هفته پس از آن، سازمان به استخبارات ارتش پاکستان (I.S.I) بدون توجه به مصوبات کنفرانس‌های عشق‌آباد و تاشکند - که نماینده دولت پاکستان نیز یکی از امضا کنندگان آن بود - با استفاده از همه نیروهای برگشته از «جنگ کارگیل» در «کشمیر» به همراه مسلمانان شبه قاره، اعراب و چینی‌های تحت امر (I.S.I) پاکستان، عملیات گسترده‌ای را از چهار محور، علیه نیروهای دولت اسلامی افغانستان و با هدف تصرف «دره پنجشیر» آغاز کردند. به دنبال اقدام و قبحانه نظامیان پاکستانی، آقای اخضر ابراهیمی با عصبانیت تمام «تاشکند» را به قصد «اسلام آباد» ترک کرده و

بلافاصله با نواز شریف، صدراعظم وقت پاکستان دیدار کرد و مراتب انزجار و ناراحتی خود و همکارانش را نسبت به این نقض آشکار مصوبات «تاشکند» و پیمان شکنی بی‌شرمانه پاکستان اعلام کرد؛ اما در مقابل، نخست وزیر پاکستان فقط به تکان دادن سر و اظهار تأسف اکتفا نمود.

به این ترتیب، آقای اخضر ابراهیمی که با کمال غرور و اطمینان، نمایندگی ویژه دبیرکل سازمان ملل در امور افغانستان را پذیرفته بود، با دنیایی از یأس، مردم مظلوم افغانستان را در میان امواج تهاجمی خارجی تنها گذاشته و مانند اسلافش کناره‌گیری کرد.

۴) مأموریت آقای فرانسیسکو ویندول:

ایشان تبعه اسپانیا و از مأموران با تجربه سازمان ملل و دوستان مورد اعتماد دبیر کل آن سازمان، آقای کوفی عنان می‌باشد و در تدبیر و پختگی او همین بس که کاری را که نماینده پرآوازه سازمان ملل، آقای اخضر ابراهیمی نیمه کاره رها کرد، وی با کفالت شهامت پذیرفت.

اما مردم تشنه صلح و امنیت در افغانستان که تداوم دو دهه بحران و انتصابات پی در پی نمایندگان سازمان ملل و تعدد رهبران و احزاب، بیشتر آنها را در حد یک کارشناس و تحلیل‌گر علوم سیاسی ارتقا داده است، امیدوار بودند که این بار آقای ویندول با عبرت از اسلاف خویش، کار را نه از نقطه شناسایی و ارائه طریق، بلکه از مرحله تطبیق و چگونگی اجرا پیگیری کند و قبل از آغاز رایزنی‌های دیپلماتیک با رهبران داخل افغانستان و کشورهای ذی‌مدخل در معضل و تداوم بحران افغانستان با متصدیان سازمان ملل و شورای امنیت به منظور کسب صلاحیت و ضمانت اجرایی تلاش‌های اقدامات لازم را به عمل آورد تا به سرنوشت دوستان و همکاران قبلی خود دچار نشود. ولی هنوز اسم ایشان بر روی تلکسهای خیری نرفته بود و یا حداقل، برای بازیگران سیاسی و مردم افغانستان آنچنان که باید و شاید، معرفی نشده بود که پس از مسافرت به شمال کشور، با استاد ریانی، رئیس و احمد شاه مسعود، وزیر دفاع دولت اسلامی افغانستان دیدار و گفتگو کرد.

آقای ویندول در ملاقات‌های خود اظهار داشته است: «به منظور قطع واسطه‌ها و فاصله‌ها می‌خواهد مستقیماً در داخل افغانستان، ایران، پاکستان و تاجیکستان دفاتری داشته باشد و با ایجاد مرکزی در اطراف افغانستان، بر اعمال «طالبان» و نقض حقوق بشر از سوی آنها نظارت کند.»^{۱۰}

در مجموع، ایجاد دفاتر نظارت بر عملکرد «طالبان» کاری در خور تقدیر است؛ زیرا گشایش اولین دفتر نمایندگی سیاسی سازمان ملل در امور افغانستان - که چندی قبل در «هتل همای تهران» افتتاح شد - برای اولین بار قضیه افغانستان را از انحصار پاکستان خارج کرد. امید است که با گسترش این نوع دفاتر در کشورهای همسایه شمالی افغانستان یعنی آسیای

میان، سازمان ملل بتواند نظارت بیشتر بر دخالتها داشته و آن را در معرض افکار جهانی و مسؤولان ذی ربط سازمان ملل قرار دهد. اما نماینده محترم سازمان ملل باید به دو نکته مهم توجه داشته باشد و آن این که اولاً نقض حقوق بشر توسط «طالبان»، «اظهر من الشمس» است. لذا، تکرار این امر، تحصیل حاصل است که حکما و فلاسفه آن را یک کار غیر عقلایی و مردود می‌دانند؛ و ثانیاً این کارها مستلزم صرف هزینه‌های سرسام‌آور از سوی سازمان ملل می‌باشد که می‌توان آن را در جای مناسبتر هزینه کرد.

واقعیت این است که بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام شوروی سابق، کشور افغانستان به لحاظ موقعیت ژئوپولیتیک خود در ساختار آتی نظام بین الملل نقش محوری داشته و نقطه برخورد و اتصال بین تمدن روس، چین، هند و ایران به شمار می‌رود؛ اما پاکستان در این بازی به علت تنگنای جغرافیایی و حضور هندوستان، خود را کاملاً منفعل و ایستا احساس کرد. و می‌خواهد از طریق سلطه بر افغانستان، وارد بازارهای آسیای مرکزی و بازیهای سیاسی جهانی شود. و به همین دلیل، افغانستان را جزء اولویتهای سیاست خارجی و ملی خود قرار داده است.

بطور کلی، برخی از عوامل و موجبات بحران در افغانستان عبارتند از:

- ۱- عدم کاردانی و توانایی سران جهادی در تشکیل دولت فراگیر و ملی؛
- ۲- ساختار قبیله‌ای جامعه افغانستان
- ۳- عدم توجه به ملت سازی و زمینه‌های بحران هویت همیشگی در افغانستان؛
- ۴- فقر عمومی، بحران اقتصادی و بیسوادی؛

۵- نادیده گرفتن منافع علیه کشور و برتری جویی قومی در ساختار بدوی حکومت در افغانستان؛

اگرچه عوامل فوق به عنوان زمینه‌های داخلی، هرکدام نقش عمده را در بحران افغانستان ایفا کرده‌اند، لیکن ضعف اجرایی و عدم قاطعیت شورای امنیت سازمان ملل در مجازات متخلفین از منشور و اهداف تأسیسی آن نهاد امنیت‌گستر نیز فرصت طلبان متجاوز را گستاخ و بی‌پروا کرده است.

با این اوصاف آقای ویندرل باید بداند که «سازمان اطلاعات ارتش پاکستان» (I.S.I) با استفاده از تجارب جنگ سرد که در آن، کشورش نقش پل ارتباطی بین افغانستان و کشورهای غرب و ضد بلوک شرق کمونیستی را به منظور کسب امتیازات اقتصادی، سیاسی و نظامی به عهده داشت، این بار نیز وارد

میدان شده تا به عنوان عامل اجرایی آمریکا و انگلیس در ورود به بازارهای اقتصادی آسیای مرکزی و جلوگیری از احیای مجدد شوروی سابق و یا جلوگیری از ایجاد وحدت تمدنی علیه غرب نقش واسطه را ایفا کند. چرا که افغانستان، بعد از فروپاشی شوروی سابق و استقلال کشورهای آسیای میانه از موقعیت خاص ژئوپولیتیک در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ملتقای تمدنی بین تمدنهای چین، روسیه، هند و ایران برخوردار شده است. و از همین نقطه جغرافیایی است که در آینده نزدیک، ساختار نظام بین المللی شکل خواهد گرفت.

معذک، کشور پاکستان در این بازی جهانی جز از اولویتهای سیاست خارجی و ملی خودش قرار داده و با استفاده از ضعف بازیگران سیاسی داخل افغانستان، فکر پلیدی و استعماری اشغال را در سر پروراندیده است.

در واقع، نظامیان پاکستان به منظور جلب حمایت استراتژیک آمریکا و انگلیس، قصد دارند، با محور قرار دادن پاکستان به عنوان مرکز پرورش تروریسم، و با جذب و سازماندهی نیروهای «طالبان» و بسیج آنها به طرف افغانستان و سپس آسیای میانه و متعاقباً تسلط بر «سین کیانگ» چین، اهداف زیر را دنبال کنند:

- ۱- ترویج بی‌رویه مواد مخدر با هدف بدنام کردن مدعیان اسلام در افغانستان؛
- ۲- جلوگیری از اتحاد دول مستقل آسیای میانه با روسیه؛
- ۳- پیشگیری از اتحاد منطقه‌ای بین روسیه، چین، هند و ایران؛
- ۴- جلوگیری از گفتگو و تفاهم بین تمدنهای این قلمرو جغرافیایی؛

۵- با دامن زدن بحران در این مناطق، به طور طبیعی زمینه تثبیت نظام تک‌قطبی و زعامت جهانی آمریکا از طریق «طالبان» شریعت‌خواه فراهم خواهد شد.

بنابراین لازم است، آقای ویندرل، این بار قبل از تکرار تشریفات بی حاصل و دیدار با رهبرانی که فعلاً به عنوان مهاجر در ایران به سر می‌برند، تکلیف خود و مجموعه‌اش را با متصدیان سازمان ملل و اعضای دائم شورای امنیت، بویژه آمریکا و انگلیس مشخص و روشن کند، تا خدای ناخواسته این بار نیز قطعه‌نامه‌ها و مصوباتشان مورد استهزاء و تمسخر مقامات (I.S.I) قرار نگیرد؛ در غیر این صورت، علی‌رغم تلاشهای بی‌وقفه ایشان، مقامات (I.S.I) با مهارت و تجربه کافی که در بازی با افغانستان به دست آورده‌اند، او را نیز مانند

پاکستان به عنوان عامل اجرایی آمریکا و انگلیس برای جلوگیری از ایجاد وحدت تمدنی آسیای مرکزی و جلوگیری از احیای مجدد شوروی سابق و یا جلوگیری از ایجاد وحدت تمدنی علیه غرب، نقش واسطه را ایفا می‌کند.

پیشینیان سردوانده و تعادل روحی و جسمی وی به هم خواهند زد.

در پایان و برای حسن ختام، این حدیث شریف را از پیامبر اکرم (ﷺ) خطاب به «طالبان» و نظامیان پاکسانی یادآور می‌شویم:

قال رسول الله (ﷺ): «اتق دعوة المظلوم فان ليس بينه وبين الله حجاب»؛

یعنی از فریاد و ناله مظلوم بترس که زود مورد قبول خداوند قرار می‌گیرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری قسمت اول:

در بخش نخست این نوشتار، برای اثبات فرضیه و پاسخ به سؤالات تحقیق اجمالاً به سیر تاریخی، چگونگی پیدایش، اهداف و خط‌مشی سازمان ملل پرداختیم تا بر اساس آن، بتوانیم بخش دوم تحقیق را که مشتمل بر عملکرد بیست ساله این نهاد امنیت گستر است، براحتی مورد نقد و بررسی قرار داده و به قضاوت بشنیم.

اقدامات و لشگرکشی‌های ضربتی اخیر سازمان ملل در دو کشور «کویت» و «کوزوو» که به تعقیب و تنه متجاوزان و تأمین صلح و آرامش برای شهروندان آنها انجامید، انتقاد و گلایه‌گذاری افغانها و اذهان بیدار بشری را اصطلاحات و شعرهای انسانی، بشری و اهداف تأسیسی سازمان ملل و در مقابل، عملکرد آن سازمان در «افغانستان» برانگیخت.

چگونه می‌توان عملکرد آن نهاد امنیت گستر را در قضیه افغانستان توجیه کرد، در حالی که با ادامه بیست سال بحران خانمان‌سوز جمعیتی چندین برابر هر دو کشور فوق‌الذکر، است. ملت مظلوم افغانستان به مثابه اسیران جنگی در چنگال آنها قرار گرفته و از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی - اسلامی محروم شده‌اند و متأسفانه سازمان ملل هنوز اقدامات سریع و بازدارنده‌ای را علیه متجاوزان و عمال داخلی آنها انجام نداده است.

گروهی بر این باورند که شاید قدرتهای مسلط بر سازمان ملل، «افغانستان» را مانند «کویت»، گنج و یا مانند «کوزوو»، همسایه خود تلقی نکرده‌اند تا به واسطه آن منافعشان تأمین شده و یا خوابشان پریشان گردد. از این رو به نظر ملت بیچاره افغانستان، شعارهای صلح‌طلبی و امنیت گستری و تعاریف حقوق بشری با تعریفی که سازمان ملل در عمل ارائه کرده است، مخصوص کشورهای سرمایه‌داری غرب و کشورهای همسو با آنهاست و ملتهای مستضعف و بی‌دفاع مانند «افغانستان» شاید مفهوم «حقوق بشر» را بر مبنای تعریف سازمان ملل درک نکرده تا سازمان، بر اساس منشور و اهداف تأسیسی خود دفاع از او را جزء اولویتهای کاری خویش قرار دهد!

چگونه می‌توان شاهد تبعیض آشکار و مغایر با اهداف تأسیسی آن سازمان بین کشورهای فقیر و ثروتمند بود. در حالی که پیشگیری از جنگ، قطع تهدید و تعقیب متجاوز در هر جا که مصداق پیدا کرد - صرف‌نظر از فقر و غنا و هویت جغرافیایی - وظیفه سازمان ملل است که متناسب با اهداف تأسیسی و رسالت ساختاری خود عمل کند.



سال دهم
شماره

۱۳۷۶

^۱ روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲۷

^۲ میرحامد حسین میری - ساختار سازمان ملل و ناکامی آن در بحران افغانستان، جمهوری اسلامی، ۷۸/۱۰/۲۵

^۳ روزنامه ابرار و کیهان، ۹/۷ و ۴/۲۰، ۱۳۷۶

^۴ فاینشال تایمر، ۱۳۷۶

^۵ نشست شورای انسجام با اخضر ابراهیمی.

^۶ سازمانهای پیشرفته بین‌المللی، انتشارات سمت.

^۷ تاریخ تحولات روابط بین‌الملل، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

^۸ ابوالقاسم منصفی، سازمانهای بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۵۸، ص ۱۶۵

^۹ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳-۴، آذر و دی ۱۳۷۷، ص ۷۶

^{۱۰} به نقل از آقای خلیلی